

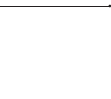


محمدعلی عسگری

بحث بر سر اینکه داعش ساخته کیست یا از کجا آمده، بحثی انحرافی است. مسئله بر سر این است که داعش و داعش‌ها روزبه‌روز دارند بیشتر قدرت می‌گیرند. داعش اسم رمزی است که می‌شود روی هر گروه تروریستی دیگر گذاشت. مثل القاعده یا سایر گروه‌های تروریستی موجود در شرایط کنونی که حتی در صورت کشته‌شدن رهبران‌شان یا منهدم‌شدن بخشی از قدرت‌شان، باز باید منتظر نسخه‌ای جدیدتر از این پدیده بود. از همین‌روست که می‌توان گفت تروریست‌ها همچنان دارند می‌آیند و هر روز ما با نام‌ها یا عناوین جدیدی از آنها آشنا می‌شویم؛ درست مثل این که گفته شود طاعون یا وبا یا سونامی در حال آمدن است. بیماری‌های مسری و خطرناک یا حوادث طبیعی فوق‌العاده‌ای که باید برای آن چاره‌ای جدی اندیشید. برای این کار هم نباید منتظر غرب یا شرق بود یا به انتظار نشست تا ائتلاف‌هایی از اینجا یا آنجا برای مبارزه با تروریسم ساخته و پرداخته شده و کاری صورت دهند. دست‌کم از سال ۲۰۰۰ تاکنون آمریکا و تعدادی دیگر از کشورهای غربی در‌حال مبارزه با پدیده تروریسم هستند. بدون این که در این کار موفقیتی کسب کرده باشند. درست است که «اسامه بن‌لادن»، رهبر سابق القاعده، در خانه‌ای در «ایب‌آباد» پاکستان به دست کماندوهای آمریکایی کشته شد. اما القاعده هنوز سرپاست و به گفته خودش برای «صلیبی‌ها» خط و نشان می‌کشد.

پدیده قرن

واقعیت این است که تروریسم را باید پدیده منحصر به فرد قرن بیست و یکم – یا دست‌کم شروع آن – تصور کرد؛ پدیده‌ای که از معجونی عجیب‌وغریب حاصل شده است. از یک طرف میراثی از مبارزات مسلحانه گروه‌های انقلابی قرن نوزده و بیست دارد و از طرف دیگر، میراثی مغشوش از حرکت‌های «هویت‌محور» مانند بازگشت به خویش و «بازگشت به اسلام سلف» و مبارزه با استعمار خارجی و استبداد خارجی که همه در ذیل این نام به هم جوش خورده و شده است داعش، القاعده، جبهه



اردشیر زارعی‌قنواتی

در ماه‌های اخیر و به‌خصوص بعد از حوادث تروریستی پاریس در روز جمعه ۱۳ نوامبر که منجر به کشته‌شدن ۱۳۰ نفر شد، بار دیگر موضوع «مبارزه با تروریسم» در کانون توجه افکارعمومی و دولت‌های جهان قرار گرفت. در تمام سال‌های بعد از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که توسط گروه تروریستی «القاعده» انجام گرفت و متعاقب آن موجب به‌راه‌انداختن دو جنگ بزرگ در افغانستان و عراق شد، همواره و به‌زعم دولت‌های اروپایی- آمریکایی این مبارزه علیه تروریسم با شدت و حدت کامل ادامه داشته است. البته در این دوره زمانی به گروه القاعده ضربات سختی وارد شده است و کماندوهای ویژه آمریکایی (دلتا) نیز بالاخره توانستند «اسامه بن‌لادن»، رهبر کاریزماتیک این گرو، را در «ایب‌آباد» پاکستان از پای درآورند و تا حدود زیادی القاعده را به حاشیه برانند. در شرایطی که بنا به دلایل متعددی از جمله وجود دیکتاتوری سکولار، سرکوب مطالبات دموکراسی‌خواهانه، مداخلات ژئوپلیتیک خارجی، جنگ نیابتی قدرت‌های منطقه‌ای، تلاش جهت تحقق رؤیای خاورمیانه نوین، برهم‌زدن مرزهای موسوم به سلیکس- پیکو، ورود نیروهای بنیادگرای جهادی به متن بحران، ترانزیت داوطلبان جهادی از کشورهای عربی و غربی از طریق ترکیه به سمت میدان منازعه و به‌طورکلی رقم‌خوردن یک جنگ داخلی و فرقه‌ای در کشور سوریه، جهان با یک پدیده جدید و ظهور یک هیولای تروریستی با عنوان «داعش» روبه‌رو شد. ورود داعش به معادلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و نظامی در بحران سوریه و متعاقب آن سرازیرشدن به سمت عراق، برای اولین‌بار یک جغرافیای مشخص در شاکله یک دولت مستقر را با مهر و آدرس این گروه جدید تروریست رقم زد. بدون تردید تثبیت یک گروه تروریستی در یک جغرافیای مشخص و وسیع در

النصره یا بوکوحرام و... طی ۱۵ سالی که از قرن جدید می‌گذرد هر روز بر تنوع و تعداد این گروه‌های تروریستی و گستره فعالیت‌های آنها افزوده می‌شود. به‌طوری‌که امروزه تقریباً شرق تا غرب جهان را هر یک به‌نوعی زیر کابوس رعب و وحشت خود گرفته‌اند. از گروه ابوسیفاد در اندونزی گرفته تا الشبাব در آفریقا، تا داعش در مرکز خاورمیانه و تا شاخه‌ها و شعبه‌های پراکنده اینها در اروپا، آمریکا و حتی استرالیا. گروه‌هایی که نه ایدئولوژی مشخصی دارند نه از یک استراتژی سیاسی مشخص و روشنی تبعیت می‌کنند و نه حتی رهبری، سازماندهی و تشکیلات منسجم و منظمی دارند که بشود آنها را به‌روشنی شناخت یا در صورت لزوم، با آنها به گفت‌وگو نشست یا حتی مانند باندهای تروریستی سابق یا گروه‌های انقلابی لاحق با آنها دادوستد کرد.

به این مجموعه می‌توانید «گرگ‌های تنها» جهان غرب را هم اضافه کنید که دیوانه‌وار هرازچندگاهی از تاریک خانه‌های خود بیرون جسته و مردان و زنان و کودکان بی‌گناه و بی‌دفاع را به رگبار می‌پنند تا شاید عقده‌های روانی شان اندکی تشری پیدا کند. باز به این مجموعه می‌توان تمام مهاجرانی را اضافه کرد که از مناطق محروم دنیا به‌ویژه خاورمیانه و آفریقا به جهان متمدن رفته‌اند و به هر دلیل جذب جوامع غربی نشده‌اند و در عمق وجودشان حس تحقیرشدگی و انتقام موج می‌زند و هر کدام حکم یک بمب ساعتی را بازی می‌کنند که لحظه انفجار خود را انتظار می‌کشند.

فاجعه چگونه متولد شد

در این میان باید به یک عامل بسیار مهم دیگر توجه کرد و آن دخالت قدرت‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و حتی محلی است که با دلایل و انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی بخوهند با حریفان و رقیبان خود تسویه‌حساب کنند و برای این کار به دنبال ابزارهای ارزان‌قیمتی می‌گردند که بشود به وسیله آنها به قول معروف، پینی دیگری را به خاک مالید. کانون‌های قدرت و ثروت همواره برای تحقق اهداف خود و دستیابی به مطامع مشروع و نامشروع‌شان به سربازانی ناشناس و بی‌هویت و ارزان‌قیمت نیازمند هستند تا آنها را به صورت مستقیم و غیرمستقم اجیر کرده و در خدمت اهداف توسعه‌طلبانه یا جاه‌طلبی‌های سیاسی خود در آورند. این دقیقاً بشرطی است که فاجعه در بطن آن متولد می‌شود.

غرب و سیاست‌های «الاکلنگی» برای مهار داعش

هژمون‌های بین‌المللی، به‌خصوص در کشورهای غرب لیبرال هنوز موضوع داعش را از واقعیت خطر بنیادگرایی اسلام سنی جدا می‌پندارند، اصلی‌ترین دلیل شکست در مبارزه با این گروه و نمونه‌های مشابه آن بوده است. از طرف دیگر تمرکز انتزاعی روی موقعیت سازمانی داعش بدون درنظرگرفتن حامیان خارجی و منطقه‌ای آن که به تروریسم داعشی اجازه مانور و حفظ بقا می‌دهد، دلیل دیگری است که تمامی تلاش‌های کنونی برای سرکوب آن را تا به امروز ناکام گذاشته است. انتشار یک سند مستند توسط دستگاه اطلاعاتی آلمان در مورد نقش پشت‌پرده رژیم عربستان از جمله تأثیر سیاست‌های «ملک سلمان»، پادشاه سعودی و پسر او که جانشین ولیعهد و وزیر دفاع این کشور است، در کنار افشای نقش همدستانه دولت ترکیه و شخص «رجب طیب اردوغان»، رئیس‌جمهوری این کشور، در حمایت نظامی- مالی و شرکت اقتصادی آنان در قاچاق نفت سرقت‌شده از منابع عراقی و سوری، واقعیت گسترده تروریسم بنیادگرای کنونی از یک گروه مشخص به یک گروه‌بندی بزرگ را به‌خوبی نشان می‌دهد. متأسفانه تا به امروز ائتلاف موسوم به ضدتروریستی به رهبری آمریکا و اکثر کشورهای اروپایی هنوز با اعمال سیاست‌های «الاکلنگی» و نوعی



جهان



اتکاه از این گروه‌ها و دسته‌جات ساده و جوانان بی‌کس و کار یا محروم و آواره شبه‌نظامیانی ساخته و پرداخته می‌شود که سلاح بر دوش احساس قدرتی پوشالی می‌کنند یا انگشت بر ماشه گذاشته و شلیک می‌کنند یا با احساس توهم رسالتی آسمانی، ضامن کمریدن انفجاری خود را می‌کشند. همیشه دست‌های پنهانی هست که این رمه‌های رمیده را در قالب گروه‌های تروریستی جدید سامان داده و به خدمت گیرد. این فقط ترکیه یا قطر نیست که متهم به حمایت از گروه‌های تروریستی از قبیل داعش می‌شود. اگر نیم نگاهی به سایرین نیز انداخته شود، می‌توان شاهکارهایی از این دست را در کارنامه‌شان ملاحظه کرد.

عجز و ناتوانی

به‌رحال طی ۱۵ سال گذشته که از مبارزه با تروریسم در سطح بین‌المللی می‌گذرد، دست‌کم این پدیده بیشتر رشد کرده است. آیا این رشد نمی‌دهد تروریسم را به معنا و شکلی که امروزه پیدا کرده، به یک بیماری خطرناک یا یک مصیبت طبیعی خارق‌العاده مثل گرم‌شدن کره زمین تبدیل شده که بشر از مقابله با آن عاجز و درمانده است؟ دست‌کم اگر نخواهیم این «عجز» را بر زبان آوریم، باید گفت برای ریشه کن کردن این پدیده، بشر با مشکلات پیچیده و دشواری روبه‌روست. به همین دلیل است که باید از انسان‌ها، یعنی از همه بشریت خواست به این پدیده به صورت یک بلای جهانی نگریسته و برای آن چاره‌ای بیاندیشند، چاره‌ای که باید از خانواده و مدرسه شروع شود و به سطح نهادهای جامعه و جهانی ارتقا یابد.

انتظار پیروزی عاجل بر تروریسم – از داعش گرفته تا سایر گروه‌های اقماری آن- انتظاری بیهوده و خام‌دستانه است. اکنون میراث همه این ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات و خطاها به صورت موجی از خشم و خشونت تجلی پیدا کرده است. به بیانی دیگر، این ما (اعم از شرق و غرب) هستیم که تروریسم را به وجود آورده‌ایم و برای درمان آن نیز هیچ راه‌حلی جز این وجود ندارد که همه حکومت‌ها از شرق گرفته تا غرب و همه انسان‌ها با هر تفکر و مرامی، آستین بالا زده و ریشه‌های آن را بخش‌کنند. در غیراین‌صورت زمینه برای بروز و ظهور تروریست‌ها به اندازه کافی مهیاست و این پدیده حتی ممکن است در آینده به قلمروهای خطرناک‌تری- از شیمیایی گرفته تا هسته‌ای – کشیده شود.

دوده‌بازی سیاسی سعی در فروکاستن خطر تروریسم جهادی دارند. به همان دلیلی که بعد از افول القاعده، از درون این طرف بزرگ، بنیادگرایی سنی گروهی چون داعش متولد شد در آینده نیز در صورت به‌حاشیه‌رفتن داعش باید دیگر باید در انتظار ظهور و بروز گروه‌های همسوپی چون انصارالشریعه، جبهه النصره، احرار الشام و جیش‌الاسلام بود که تنها با تغییر مارک و رتبه‌های سازمانی همان کنش تروریستی را ادامه خواهند داد. نکته جالب در اینجاست که از زمان ورود نظامی روسیه به منازعه سوریه که در کمتر از سه‌ماه توانست تمام معادلات موجود را به‌هم زده و هم‌زمان که تمام گروه‌های تروریست بنیادگرای حاضر در عرصه میدانی منازعه را زیر فشار سرکوب قرار می‌دهد، نقاب را نیز از چهره حامیان خارجی این گروه بردارد، به‌جای حمایت از سوی کشورهای مدعی مبارزه با تروریسم به‌شدت به بهانه حمایت از «بشار اسد» و سرکوب دیگر مخالفان تروریست او مورد انتقاد قرار گرفته است. شاید در هر زمینه‌ای بتوان روسیه و شخص «ولادیمیر پوتین» را مورد نكوهش قرار داد اما در مورد مبارزه قاطعانه و بدون‌مرزبندی‌اش علیه تروریسم بنیادگرای سنی نمی‌توان تردید کرد و اتفاقاً استراتژی مسکو در مورد طبقه‌بندی تروریستی و حامیان خارجی آن شفاف‌ترین و کارآمدترین سیاست در این زمینه خواهد بود. آمریکا و اتحادیه اروپایی نیز تا زمانی که «طرف» داعش را از «طرفیت» بنیادگرایی اسلام سنی جدا کرده و به بهانه‌های مختلف چشم خود را بر پد‌خوانده‌های منطقه‌ای داعش و دیگر گروه‌های تروریست می‌بندند نه‌تنها توان مقابله با تروریسم جهانی را نداشته که حتی می‌توانند موجب تشدید آن نیز بشوند. اینکه بعد از حوادث تروریستی پاریس در لندن و برلین نمایش قاطعیت در برخورد با تروریسم یا وضع قانون اجازه حملات هوایی به داعش صادر می‌شود درحالی‌که این دولت‌ها سطح همکاری‌های خود را با حامیان منطقه‌ای داعش گسترش داده و همچنان اراده‌ای برای اعمال سیستم تحریم بانکی علیه کمک‌کنندگان مالی تروریسم نیت‌نگرا ندارند، بیشتر شبیه آب در هاون کوبیدن است.

یادداشت

چرا کردها در ترکیه نافرازی‌اند

افشین غلامی

درگیری‌هایی که پس از دور اول انتخابات پارلمانی ترکیه در شهرهای جنوب‌شرقی ترکیه بین پلیس و مردم آغاز شده بود، همچنان به قوت خود باقی است. این ناراضیانی‌ها طغیان اندیشه ضدراست‌گرایی در برابر میلیتاریزه‌شدن بخشی از ترکیه نوین است که پروسه همگرایی اجزای فرهنگی و هویتی آن از رهگذر همانندسازی و ذوب اجتماعی عناصر قومی در یک کلیت واحدی به نام ترکیه می‌گذرد؛ کلیتی که از لحاظ فرهنگی و ریشه‌های زبانی و هویتی به‌جز فهم مشترک تاریخی از اسلام به‌عنوان مبانی دینی، قرابت کمتری در دیگر مصادیق هویت‌ساز یا هویت‌پذیر می‌یابد. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی به‌عنوان کلونی فرهنگی یا شرکت ملیت‌های متعدد، ساخت ترکیه نوین بر شاکله یک هویت و یک تاریخ مشترک بنا شد؛ مجموعه‌ای که موجودیت خود را در استیلای نژادی، زبانی و فرهنگ ترکی متجسم می‌کرد. آسیب این‌گونه رویکرد، منجر به فاصله‌گرفتن هرچه بیشتر گروه‌ها و عناصر هویتی و قومیتی ترکیه در همگرایی ملی و پروسه دولت‌سازی مدرن در ترکیه شد. حکومت‌کردن نزدیک به یک قرن ارتشیان، سیاست‌مداران لانیک و سکولار واینک اسلام‌گرایان اتاتورکی بر پهنه ترکیه پساعثمانی نه‌تنها توانسته است با معیارها و آرمان‌های ناب دموکراسی و فضیلتی به نام آزادی پیوند ایجاد کند بلکه هنوز با گوهر راستین دموکراسی که اصل پذیرش حقوق دیگری است فاصله فراوانی دارد.

تسلط پیاپی دیکتاتوران ارتشی بر ارکان حکمرانی ترکیه و سرکوب مطالبه‌گران اجتماعی از اواسط دهه ۵۰ تاکنون، نتوانسته است، حرکت و جنبش‌های رهایی‌گرایانه را خاموش کند بلکه روزبه‌روز به موجودیت آنها می‌افزاید. دراین‌بین آمدن حزب «عدالت و توسعه» به میدان سیاست ترکیه به‌عنوان آلترناتیو و آبی بر آتش گروه‌های راست محافظه‌کار و ملی‌گرای ترک هم نتوانست به اصل حقوق شهروندی برپایه شهروندبودن و نه یک قومیت‌بودن و همچنین توزیع عدالت اجتماعی کمک کند. همچنان که خود به چالشی در برابر تحقق این موضوع تبدیل شده است.

رویکرد «رجب طیب اردوغان»، رئیس‌جمهوری ترکیه، به مسئله کردها یک رویکرد استراتژیکی است؛ از سویی او مخالفان قانونی خود، حزب «دموکراتیک خلق‌ها»، را در سیاست داخلی سرکوب می‌کند و از سویی رابطه تجاری و بازرگانی کلانی با منطقه اقلیم کردستان عراق برقرار می‌کند و از طرف دیگر کردهای سوریه را در محاصره اقتصادی و نظامی و لجستیکی قرار می‌دهد. این نگاه مثلی به کردها که به دلیل ترس از قدرت‌گیری سیاسی احتمالی کردها در منطقه بوده، به هر عملی دست می‌زند تا کردها به این هدف دست پیدا نکنند. متوقف‌کردن پروسه آشتی در ترکیه، کودتای انتخاباتی علیه حزب دموکراتیک خلق‌ها پس از دوره اول انتخابات پارلمانی، ناتوانی در مهار بمب‌گذاری‌های داخل شهرهای ترکیه، هجوم مجدد داعش به کوبانی از داخل مرزهای ترکیه، کمک مالی و تجهیزاتی به داعش و النصره و خرید نفت از داعش و ورود نظامی به داخل خاک عراق همه‌وهمه نشانگر این موضوع است که اردوغان از آینده کردها در منطقه واهمه شدیدی داشته و تلاش می‌کند به هر صورت ممکن شرایط‌ها و نقاط هراس‌انگیز وصل این مثلث را قطع کند.

به نظر می‌رسد تاکتیک صرفا سودجویانه و ایدئولوژیک و نه ملی‌گرایانه و ناتوانی سیاسی در ادامه پروسه آشتی و غره‌شدن در کسب کرسی‌های پارلمانی اردوغان را بر آن داشت تا با کمک قدرت‌های جهانی سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود را در منطقه به پیش ببرد که ورود روسیه به معادلات این رویکرد را با چالش روبه‌رو کرده و کردها را در مقابل خود قرار داده است.

نگاه

آقای ترامپ به واشنگتن می‌رود

سیاوش رزمد

در نزدیکی ۷۰ سالگی اش ایستاده است که پوسترهایش را اماراتی‌ها از دوی بی‌پای می‌کشند و بسیاری او را ابله سیاسی بدون‌شأنی در حال انتحار روزانه در سیاست آمریکا می‌پندارند. از کوئینز نیویورک برخاسته است. وقتی این روزها می‌توان با گول‌کردن نام او اظهاراتش را یک‌به‌یک ردیف کرد، دیگر نیازی به بازخوانی بیوگرافی‌اش نداریم و می‌توانیم به این توافق اولیه برسیم که او در نژادپرستی و اسلام‌ستیزی در منتهی‌الیه راست افراطی قرار گرفته است، اما سؤالی که باید پاسخ داد این است که چرا «دونالد ترامپ» ستاره امروز سیاست آمریکاست؟ پوپولیسم سیاسی مختص آمریکا نیست که فرانسوی‌ها هم این روزها قرعه به نام «جبهه ملی» و «مارین لوین» زده‌اند و بریتانیایی‌ها هم کمبایش «نایجل فراز» را دوست دارند اما صدایی آرام و کمی آهسته‌تر. پوپولیسم راست دیگر اپوزیسیون بیرون از قدرت نیست که احزاب بی‌عمل راست یا چپ میانه به وسیله آن رای‌دهندگان را برای ماشین انتخاباتی‌شان بترسانند. پوپولیسم سیاسی امروز بخشی از بازی واقعی در زمین سیاست ملی کشورهای غربی است و این به‌نوبه خود اتفاقی خوب تلقی می‌شود. باید صادق باشیم که اگر از نظر دولت‌های غربی اسلام کریم‌اف برای ازبکستان، الهام علی‌اف برای آذربایجان، رجب طیب اردوغان برای ترکیه، عبدالفتاح السیسی برای مصر، رمضان خدیراف برای چین و داعش برای سوریه و عراق مناسبند، در نتیجه دونالد ترامپ هم نباید گزینه نامناسبی برای قوه اجرائی ایالات متحده آمریکا باشد. این شوخی نیست، دونالد ترامپ با تمام هیبت کاریکاتوروارش و نظراتی که از فرط طنز و حماقت شانه به شخصیت‌های کارتونی همانند «هومر سیمپسون» و «پیتز گریفین» می‌زند، حداقل تنها سیاست‌مداری در آمریکا بود که جلو شاهزاده ولید بن طلال» سعودی ایستاد و از فاقحت با مرد قدرتمند کرملین، «ولادیمیر پوتین»، سخن گفت. واقعیت این است که همگان می‌دانند که در جریان انتخابات درون‌حزبی و پس از آن در سطح کشوری کاندیداهای آمریکایی معمولاً خطابه‌های تند یا شعارهای افراطی کم نمی‌دهند اما عملاً پس از انتخاب‌شدن، چرخ سیاست کشور چندان تغییر محسوسی در سطح کلان به خود نمی‌بیند.

در اروپا نیز پیروزی آهسته ولی مستمر راست افراطی را نمی‌توان متوقف کرد؛ بلکه باید اجازه داد که اگر رای شهروندان آن کشورها به آنها متمایل است پس حق تشکیل دولت برای آنها هم محفوظ باشد که این اصل اولیه در یک دموکراسی لیبرال است. حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان از صندوق رای به رایشناک قدم گذاشت تا دموکراسی پارلمانی جمهوری وایمار را نه‌تنها تحقیر که محضه کند. «ماما مرکل»، شخصیت سال تایم است با سخن اقتصادی بابائیا، اما «بگیدا» در سوی دیگر هرروز در میان شهروندان کشور سابقاً موجود «جمهوری دموکراتیک آلمان» (یا همان آلمان شرقی) هواداران بیشتری را جذب می‌کند.

فرانسوی‌ها باید احتمالاً از کاندیداتوری «مارین لوپن» برای انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری دفاع کنند با این واقعیت که «جبهه ملی» حداقل در سیاست‌های مهاجرتی‌اش نسبت به احزاب میانه یک‌بام‌وودوهوایشان صداقت بیشتری را نشان می‌دهد. سیاست‌های



مهاجرتی دهه‌های پیشین بریتانیا در راه دادن فراریان سیاسی اردنی، مهاجران پاکستانی، نچیرپه‌ای در دیکران، از لندن، «لندنستانی» برای رواج تفکر سلفی ساخت؛ همان‌طور که این مهاجران عرب‌تبار تونس‌ی و الجزایری آغوششان را به سوی داعش گشودند. زمانی غربی‌ها در هیبت بن‌لادن به دلیل جنگ مقدسش علیه به‌اصطلاح کفار شوروی، سیمای جنگجوی صلح و آزادی را می‌دیدند و ریگان و بهران جهادی افغان را به دیدار می‌پذیرفت. دغدغه دموکراسی شیخ‌نشینان محلی از اعراب نداشت آن‌یکه دیگر مردم جمهوری‌های اتحاد شوروی و دیگر بلوک شرق، کرکره‌های احزاب کمونیست حاکم را پایین کشیدند و نجیب‌الله در چهارراه «زبانا» کابل بی‌جان شد تا وارد دنیای نوینی شد مملو از مردانی مصمم با ریشه‌ای پریشان و زبانی با بمب‌های انتحاری در برقع در راه نیویورک و دیگر شهرهای جهان آزاد.

اگر مردم ترکمنستان نتوانستند «اسال جنون» صفر مراد نیازاف» را تاب بیاورند و هزینه‌اش را بپردازند، پس برای آمریکایی‌ها هم غیرممکن نخواهد بود که دونالد ترامپ را برای یک یا دو دوره رئیس‌جمهورشان بدانند. این طنز انتخاباتی روی دیگر ائتلاف‌های سست احزابی فاقد بدنه اجتماعی است که سکان اجرایی کشورهای غربی را دست‌به‌دست می‌کنند، هرچند این بازی در بیرون اروپا خشونت، فساد و شقاوت بیشتری می‌یابد: «لشر فرغی»، متقلب خانباتی، با ثروت هنگفتش در ارک ریاست‌جمهوری کابل روی تن بی‌جان آنچه از افغانستان باقی مانده، اقامت گزیده است و «الهام علی‌اف» به نام مبارزه با تروریسم به سرکوب مردم «داراداران» می‌پردازد و به‌همراه حلقه محدودی از نزدیکان و حلقه‌های امنیتی و اقتصادی‌اش، جمهوری آذربایجان را در شرایطی قرون‌وسطایی و فئودالی نگه داشته است. آن‌هم در کشوری که با وجود درآمد هنگفت نفت هنوز بسیاری از شهروندان جمهوری آذربایجان از آب‌گرم یا گازکشی محروم هستند و آزادی برایشان خلاصه در نظاره‌کردن تصاویر ریخت‌پوش‌های هرروزه خاندان علی‌اف و رهبری ادبی که هنوز زنده از قاب تلویزیون آنها را نظاره می‌کند یعنی «حیدر علی‌اف» می‌شود. در کشوری که رسانه‌ها تماماً در کنترل دولت و دستگاه مخوف امنیتی خاندان‌گوی علی‌اف‌هاست، آنها به وضوح و روشنی مقدم شما را به «کره‌شمالی قفقاز» خوشامد می‌گویند.

اما همه‌چیز به این ابزوردیسم و تاریکی منتهی نمی‌شود که هنوز روزنه‌ای از صلح و امید برای شهروندان جهان باقی مانده است. اگر «الکسیس سیراس» و «سیریزا» در یونان قدرت را به دست می‌گیرند و یک دموکراسی مستقیم را به اروپا نشان می‌دهند یا حزب کارگر بریتانیا بالاخره به خانه اصلی‌اش بازمی‌گردد و کشتگری بی‌نظیر و بی‌اعتباری صریح و صادق چون «جرمی کوربین» را به ریاست انتخاب می‌کند، ما می‌توانیم امیدوار باشیم که «هی» («نه» در زبان یونانی) تبدیل به نمادی جهانی برای تمام آن کسانی است که انتخاباتشان «مارین لوپن»، «سلمان بن‌عبدالعزیز آل‌سعود»، «دیک چنی»، «رجب طیب اردوغان»، «رابرت موکایه» و البته «دونالد ترامپ» به‌طورقطع نخواهد بود.